



پیغام عشق

قسمت صد و هشتم





خانم شهین از کرمان



با عرض سلام و درود فراوان به آقای شهبازی عزیز مهربان و خدا
قوت و با عرض سلام و درود فراوان به کودکان عشق و پیام آوران عشق

ابیاتی از برنامه ۸۳۷

که درون سینه شرح داده ایم
شرح اندر سینه ات بنهاده ایم

-مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۶۷







می گوید: که در درون سینه یعنی به تو توانایی فضا گشایی داده ایم.
شرح یعنی توانایی انبساط را در درونت گذاشته ایم.

که اَلَمْ نَشْرَحْ نَه شَرَحْتَ هَسْتَ بَاز؟
چون شَدَى تُو شَرَحْ جُو وَ كُدِيَه سَاز؟

– مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۷۱

از زبان خدا می گوید: این آیه اَلَمْ نَشْرَحْ (سوره انشراح) آشکارا به طور
باز شرح سینه تو نیست؟ یعنی تو توانایی فضا گشایی نداری؟

ما به تو توانایی فضا گشایی نداده ایم؟ پس تو چطور گدای فضا گشایی شده ای؟ مگر تو نمی توانی در درون فضا را باز کنی و شرح خودت را که کیستی در بیرون جست و جو می کنی!
قرآن کریم در سوره انشراح آیه ۱ تا ۳ می گوید:

أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ 
أَيَّا سِينَةَ اتِّرَا بَرَايْتِ نَكْشُودِيْمُ؟ 
وَوَضَعْنَا عَنكَ وِزْرَكَ 
وَبَارَ گِرَانَتِ رَا اَز پِشْتِ بَر نِدَاشْتِيْمُ؟ 
الَّذِي اَنْقَضَ ظَهْرَكَ 
بَارِي كِه بَر پِشْتِ تُو سَنگِيْنِي مِي كَرْدُ؟ 

بله سینه ما را گشوده، ما توانایی فضا گشایی داریم در اطراف اتفاق این لحظه، و به این ترتیب بار گران من ذهنی را از پشت ما برداشته میشود.

یا رَبِّ اشْرَحْ صَدْرَنَا، یا رَبِّ ارْفَعْ قَدْرَنَا
یا رَبِّ اَظْهِرْ بَدْرَنَا، لا تَعْبُدُوا اَرْبَابَكُمْ

دیوان شمس، غزل ۱۷۷۷

پروردگارا سینه ما را گشاد کن، (یعنی فضای درون ما گشوده کن،)

پروردگارا به قدر ما بیفزا (یعنی حضور ما را بیشتر کن)
پروردگارا ماه ما را ظاهر کن (یعنی هر چه زودتر به تو زنده شویم)
به خدایان ساختگی یعنی همانیدگیها عبادت مکنید.

می رود از سینه ها در سینه ها
از ره پنهان، صلاح و کینه ها

- مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۲۱

صلاح نماد خصوصیات حضور، کینه نماد خصوصیات من ذهنی.
می گوید: صلاح و کینه از ره پنهان از سینه قرین به قرین می رود.

از قرین بی قول و گفت و گوی او
خو بدزد دل نهان از خوی او

– مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶۳۶

بدون اینکه گفتگویی صورت بگیرد قرین از قرین از طریق مرکز «دل» خو
می دزدد، اگر قرین مولانا باشد از مولانا اگر یک من ذهنی باشد از من
ذهنی می دزدد.

جمله عالم زین غلط کردند راه
گز عدم ترسند و آن آمد پناه

– مثنوی، دفتر ششم، بیت ۸۲۲

همه مخلوقات عالم به این علت راه را گم کردند که از عدم کردن مرکزشان می ترسند، چون می ترسند هشیاری جسمی را و در زمان بودن را از دست بدهند. برای اولین بار مرکزمان را عدم می کنیم هشیاری جسمی زایل می شود به نظر می آید که ما مردیم، چون من ذهنی صفر میشود یک لحظه، و ذهن ساکت می شود.

هم تو تانی کرد یا نعم المَعین
دیده معدوم بین را هست بین

-مثنوی، دفتر ششم، بیت ۸۲۵

نعم المعین: بهترین یاور یعنی خدا

یعنی ای خدا، ای بهترین یاور، فقط تو می توانی این هشیاری جسمی را که از طریق همانیدگیها می بیند و معدوم بین هست، و بس القرین (همنشین بد) هست آن را زندگی بین، و هست بین یا خدا بین بکنی و این از مرکز عدم می آید.

چون شوی تمییز ده را ناسپاس
بجهد از تو خَطَرَتِ قَبْلَه شناس

-مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۲۹

اگر تمییز ده که مرکز عدم هست، ناسپاس بشوی آیا عدم کردن مرکز ما یک فرصت، یک توانایی و یک موهبت نیست؟ و گر نه ما چطوری میتونیم از این من ذهنی و دردهایش خلاص شویم؟ و اگر ما می توانیم قرین مان را بهترین یاور بکنیم و نمی کنیم، این ناسپاسی نیست؟ میگوید اگر زیاد بر حسب همانیدگیها بینی این خاصیت قبله شناسی یعنی عدم شناسی از ما می پرد.

گر از این انبار خواهی بر و بر
نیم ساعت هم ز همدردان مبر

-مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۶۳۰

می گوید از انبار خدا اگر چیزهای خوب می خواهی یعنی نیکی و گندم، بر
و بر یعنی محصول و نیکی، یک فضای گشوده شده و محصولش در
بیرون، انعکاسش را در بیرون می خواهی یک لحظه هم از دوستانت، از
عاشقان مبر.

🙏 با احترام 🙏

شاگردتان شهین از کرمان



خانم زهره از کانادا



با سلام منِ ذهنی و برنامه گنج حضور

از آنجایی که برنامه گنج حضور یک برنامه انسان ساز است و در راستای شناسایی و تخریب منِ ذهنی کار میکند، لذا منِ ذهنی این برنامه را دشمن شماره یک خود میداند و در طول مسیر همهٔ تلاشش را خواهد کرد که ما از این برنامه بهره مند نشویم. این برنامه یک بسته کامل است و باید بدون کم و کاست و به صورت پکیج کامل و با تلاش مستمر و تکرار و ممارست گوش کرده و اجرا گردد.

منِ ذهنی برای بازداشتن ما برای بهره برداری بهینه از برنامه گنج حضور ترندهای مختلفی دارد:

۱- ممکن است من ذهنی به ما بگوید که حالا که متوجه پیغام مولانا شدم، برو بخوان بین بقیه در این مورد چه گفته اند. مراقب باشیم که در چنین تله ای نیفتیم چرا که پیغام مولانا و آموزه های استاد شهبازی با ارائه مثالهای ساده از زندگی روزمره بینهایت تاثیرگذار و کامل هستند و بنابراین وقت خود را با کتابها و منابع دیگر تلف نکنیم چرا که رمزگشایی از منابع دیگر نیز خود کاری وقت گیر خواهد بود.

دلیل دوم این است که شرط اساسی رهایی از ذهن تکرار و تکرار است. اگر ما در طول مسیر سراغ منابع دیگر برویم، در واقع دیگر پیغام مولانا را تکرار نمیکنیم و دانش جدیدی را به خودمان اضافه نمیکنیم.

نیچه و بودا و مولانا همه یک پیغام واحد دارند اما پریدن از منابعی به منابع دیگر هم مانع تکرار است و هم یادگیری آنها و رمزگشایی از آنها کاری است که مجدداً وقت زیادی از ما خواهد گرفت. بنابراین به نفع ماست که به پیغامهای مولانا و کلاسهای گنج حضور پایبند باشیم و با تمرین و تکرار این آموزه‌ها، در جهت رهایی از ذهنمان حرکت کنیم.

۲- تشویق به عدم رعایت قانون جبران مالی: من ذهنی به ما میگوید برنامه رایگان در اختیار توست چه نیازی داری کمک کنی. اصلاً مقدار ناچیزی که تو میخواهی کمک کنی مگر چه تاثیری دارد. اما ما نباید به حرفش گوش کنیم و در برابر تداوم برنامه مسئول باشیم.

۳- احساس استادی و پندار کمال: زمانیکه ما مدت زمانی به برنامه گوش میکنیم و مقداری از ابیات مولانا و بزرگان را حفظ میکنیم و خرد زندگی ولو بسیار کم در زندگی ما جاری میشود، من ذهنی با احساس استادی و دانشمندی به سراغ ما می‌آید و این امتحان بعدی است که باید از آن حذر کنیم. این حس میتواند منجر به احساس بی‌نیازی ما از برنامه و یا تلاش برای هدایت و راهنمایی دیگران در ما بشود که هر دو، کارِ من ذهنی است.

۴- توجه نکردن به پیغامهای سایر دوستان: من ذهنی میخواهد ما را به جدایی بیندازد و فکر میکند که من و پریسا و حسین و آیدا از هم جدا هستیم. در صورتیکه همه ما یکی هستیم و همه با زبان عشق سخن میگوییم.

پیغام عشق از زبان همه جاری است و بنابراین توجه به پیغامهای سایر دوستان در این مسیر بسیار راهگشاست و ما در این حلقه معنوی در کنار استاد عزیزمان، از همدیگر نیز می‌آموزیم. علاوه بر این من ذهنی ممکن است ما را به دام مقایسه بیندازد که باید مراقب باشیم و خودمان و یا پیغامهای خودمان را با دیگران مقایسه نکنیم.

۵- اندازه گیری میزان پیشرفت: من ذهنی در هر حالت دوست دارد خودش را به حساب بیاورد. در هر حالتی که هستیم با خط کش من ذهنی خودمان را اندازه نگیریم و فقط تسلیم و فضاگشایی را تمرین و تکرار کنیم. چرا که این خطر وجود دارد که اگر حالمان خوب باشد، به پندار کمال دچار شویم و اگر حالمان بد باشد از خودمان و از برنامه ناامید شویم. بنابراین مراقب این تله من ذهنی هم باید بود.

۶- تماس با برنامه و ارسال پیغام: من ذهنی در این مسیر مانع تراشی میکند. و یکی از کارهایی که میکند این است که مانع از ارتباط ما با برنامه شود.

این میتواند از طریق حس تنبلی، احساس ناکافی بودن، احساس خجالت و شرم من ذهنی، و ... باشد. تحت هر شرایطی باید به من ذهنی غلبه کنیم و کلاسهای گنج حضور را به عنوان بخش اصلی زندگی خود در نظر بگیریم و در این کلاس به صورت فعالانه و نه منفعلانه حضور پیدا کنیم و بهره ببریم.

۷- تمرین و تکرار و حفظ کردن اشعار: تلاش برای حفظ کردن ابیات و اشعار بسیار بسیار مفید و تاثیرگذار است و من ذهنی در این مسیر همه تلاشش را خواهد کرد که ما اینکار را نکنیم. تکرار اشعار مثل مراقبه است و ذهن ما را خاموش میکند. وقتی اشعار را با خودمان تکرار میکنیم از فکرهای تکراری رها میشویم و از فکری به فکر دیگر نمیپریم.

در عین حال خرد موجود در این ابیات در ما جاری میشود. همچنین در مواقعی که نیاز به فضاگشایی و واکنش نشان ندادن داریم، این اشعار مانند ابزاری هستند که در آن لحظه به کمک ما می آیند و پیغام زندگی را در وجودمان زمزمه میکنند.

ممکن است من ذهنی این بهانه را بیاورد که من سرم خیلی شلوغ است
و وقت نمیکنم این ابیات را حفظ کنم. همه اینها ترفندهای من ذهنی
است و حتما باید شناسایی و انداخته شود.

با تشکر و احترام

زهره از کانادا



خانم افسانه از اصفهان



با درود خدمت جناب شهبازی و عزیزان گنج حضور
غزل ۸۰۰، برنامه ۸۳۶

گر نخسبی ز تواضع شبکی جان! چه شود؟
ور نکوبی به درشتی در هجران چه شود؟

در این غزل مولانا چراغ هایی برای ما روشن می کند. می فرماید: تا به
این سن با من ذهنی فکر و عمل کردی و نتیجه ای جز درد و خرابکاری
نداشته، تو بیا یک بار امتحان کن، برای لحظه ای ذهن را خاموش کن تا
نتیجه اش را ببینی.

مادامی که در ذهن هستی از خدا دور مانده ای مقاومت و قضاوت تو در مقابل خدا گستاخی است، این دو را از مرکزت بیرون کن تا با خدا قرین شوی و این چه خوشبختی است که نصیب ما خواهد شد.

ور به یاری و کریمی شبکی روز آری
از برای دل پر آتش یاران چه شود؟

خدا می خواهد همیشه با مقاومت و قضاوت صفر یار او باشی و از بخشش او که بینهایت فراوانی است استفاده کنی به شرط اینکه تشخیص دهی و شناسایی کنی که در ذهن تاریک گیر افتاده ای و دلت شعله ور است، بی تاب است برای زنده شدن به خدا، زیرا ما به اصل خود باز می گردیم و این چه نیکو برکتی است.

ور دو دیده به تماشای تو روشن گردد
کوری دیده نانشسته شیطان چه شود؟

اگر دید من ذهنی را کور کنیم و دید خدا را جایگزین کنیم، چشم ما
روشن می شود و دیدی پیدا می کنیم که همه را از یک جنس می بینیم و
هیچ تفرقه ای وجود نخواهد داشت.

ور بگیرد ز بهاران و ز نوروز رخت
همه عالم گل و اشکوفه و ریحان چه شود؟

اگر صورت من ذهنی را شناسایی کنی درون و بیرون تازہ میشود، خوش بو می شود، مانند گل باز خواهی شد و از مرکز عدم که بینهایت فضاگشایی است شادی، زیبایی و آرامش می جوشد. چه رخ زیبایی پیدا خواهیم کرد. امتحان کن.

آب حیوان که نهفتست و در آن تاریکیست
پر شود شهر و گهستان و بیابان چه شود؟

آب زندگی را زیر فکر پشت فکر پنهان کردی. ذهن تاریک آب زندگی را
به تله انداخته، اگر با شناسایی من ذهنی این آب حیات بجوشد و بالا
بیاید و به دردها و فکرها و کارهایی که حتی در آنها پیشرفت کردیم
بریزد، چه بهشتی می شود این جهان!

ور سواره برانی سوی میدان آیی
تا شود گوشه هر سینه چو میدان چه شود؟

وقتی من ذهنی را شناسایی کردی معطل نکن، این دست آن دست نکن،
خیلی طول نده، خودت را آزاد کن تا فضای درونت بینهایت باز شود تا
خدا قدمش را در مرکز عدمت بگذارد و در این سینه بینهایت همه چیز
میگنجد.

ور بیوشند و بیابند یکی خلعت نو
این غلامان و ضعیفان ز تو سلطان چه شود؟

اگر لباس کهنه و پوشیده من ذهنی را در بیاوری و لباس نو حضور را خدا به کسانی که تا بحال نوکر دنیا بودند و ذهن آنها را ناتوان کرده بود، بدهد چه انسانهای خردمندی خواهند بود.

دل ما هست پریشان، تن تیره شده جمع صاف اگر جمع شود، تیره پریشان چه شود؟

ما اعتراف می کنیم که من ذهنی باعث شده دل ما بی قرار پریشان شود. هیچ سبب بیرونی باعث غم و غصه ما نیست، با این شناسایی و انداختن همانیدگی ها من ذهنی روز به روز کوچک و کوچک تر می شود، هوشیاری آزاد شده از هر همانیدگی، جمع می شود.

من ذهنی چه می شود عقلش از کار می افتد، به عقل خدا مجهز می شود.

به ترازو کم از آنیم که ما نیست
بهر ما گر برود ماه به میزان چه شود؟

به این دلیل در ذهن تعادل نداریم و هیچ چیز در زندگی سر جای خودش نیست چون نمی دانیم از هر چیز چه قدر می خواهیم، فقط می خواهیم. در چنین شرایطی خدا چگونه می تواند به مرکز ما بیاید وقتی همه اش حواسمان به همانیدگی ها است. اگر خدا به ما نظر کند و قدرت تشخیص و انتخاب را در خود به کار بیندازیم توازن به زندگی ما می آید و چه لذت و خوشی اصیلی از جهان می چشیم.

چو عزیز و خرا او را به دمی جان بخشید
گر خرنفس شود لایق جولان چه شود؟

این زنده شدن به خدا حقیقت دارد چون در گذشته کسانی بوده اند که
من ذهنی را شناسایی کرده و به خدا زنده شدند. من ذهنی که تا به حال
حول ضرر زدن به ما کار می کرد حالا چه ذهن خلاق شده، آفریننده
شده چون فکرهايش خلاق شده.

بر سر کوی غمت جان مرا صومعه یست
گر نباشد قدمش بر که لبان چه شود؟

از وقتی به جهان آمدیم ما هر لحظه غم این را داشتیم که به خدا زنده شویم چون اصل ما این بوده ولی همانیدگی ها راه ما را کژ کرده دید ما را غلط، با شناسایی من ذهنی و فکر هایش چه فضای بینهایتی درون ما باز خواهد شد.

هین خمش باش و بیندیش از آن جان غیور
جمع شو، گر نبود حرف پریشان چه شود؟

با این همه روشنایی که به تو دادم ذهنت و زبانت را خاموش کن و به این فکر کن که غیرت خدا می خواهد ما را از من ذهنی جمع کند. اگر این حرفهای بیهوده، ترسهای بیجا نباشد چه خردی از ما می جوشد و به کائنات می ریزد.

راهی پر از بلاست ولی عشق پیشواست.

با سپاس فراوان افسانه، اصفهان



خانم پروین از استان مرکزی



با عرض سلام و احترام خدمت استاد گرامی و همه یاران معنوی
ابیاتی از دفتر سوم، از بیت ۳۹۶۲

گربه می بیند به گرد خود قطار
مرغش آیس گشته بوده ست از مطار

-مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۹۶۲

مطار: محل پرواز
ما در ذهن مانند مرغی در قفس هستیم که گربه ها دور آن نشسته اند و
می ترسیم که اگر از قفس بیرون بیاییم ما را بگیرند. به همین دلیل پرنده
روحمان از پرواز نا امید شده است.

همهٔ همانیدگیهای ما از جنس چیزهای گذرا هستند و ما به طور توهمی به آنها چسبیده ایم. همه آنها یا از بین رفته اند، یا در حال از بین رفتن هستند و یا در آینده از بین خواهند رفت؛ و ما با دیدن از بین رفتن آنها دچار ترس و ناامیدی می شویم، در حالیکه ما هوشیاری هستیم و ذات و روح ما از بین رفتنی نیست.

یا عدم دیده ست غیر این جهان
در عدم نادیده او حشری نهان

– مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۹۶۳

من ذهنی غیر از این دنیای کوچک ذهن را عدم و نیستی می پندارد. ما متوجه نیستیم در این عدمی که من ذهنی می بیند، یک برانگیخته شدن و زنده شدن و یک قیامت نهانی وجود دارد و اگر از ذهن بیرون بیاییم، روی ذات خود زنده و قایم می شویم و بی نهایت عمق و بی نهایت زندگی را تجربه می کنیم.

چون جنین، کش می کشد بیرون گرم
می گریزد او سپس سوی شکم

لطف، رویش سوی مصدر می کند
او مَقَرَّ در پشت مادر می کند

– مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۹۶۴ و ۳۹۶۵
مَقَرَّ: قرارگاه

مصدر: محل صدور، در اینجا به معنی دهانه رحم است

مثال ما در ذهن مانند جنینی است که لطف و کرم الهی می خواهد او را از
تنگنای ظلمانی شکم مادر بیرون بکشد، ولی جنین مقاومت می کند و
نمیخواهد زاییده شود و خود را در پشت مادر عقب تر می برد. ما هم
نمیخواهیم از ذهن بیرون بیاییم.

جنین نمی تواند در داخل شکم، دنیای بیرون را تصور کند. ما هم در شکم
ذهن نمی توانیم حضور و جهان خارج از ذهن را تصور کنیم.

که اگر بیرون فُتَم زین شهر و کام
ای عجب بینم به دیده این مقام؟

یا دَری بودی در آن شهر و خم
که نظاره کردمی اندر رحم

یا چو چشمه سوزنی راهم بدی
که ز بیرونم رحم دیده شدی

– مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۹۶۶ تا ۳۹۶۸
وخم: ناسازگار، وبا آور

جنین با خود می گوید: اگر از این شهر، این جای خوب و دلنشین قدم
بیرون بگذارم، آیا می توانم دوباره این جایگاه خوش را بینم. می توانم
دوباره به اینجا برگردم برای خیلی از انسانها فضای ذهن و محدودیت و
رنجش ها و کدورت ها و قصه های دردناکی که با آن هم هویت اند و
درون آنها گیر کرده اند، شهر و کام دلنشین است.

جنین می گوید: ای کاش در آن شهری که آب و هوای نامطلوب و بیماری زایی دارد یعنی در دنیای خارج از رحم، دری به درون رحم مادر گشوده میشد یا به اندازه سوراخ سوزنی راهی بود، تا بتوانم باز درون رحم را تماشا کنم. جنین نمی داند که در بیرون از رحم مادر، خورشید هست، فضای باز هست، مادر هست.

ما هم که الان در محدوده ذهن هستیم، نمی دانیم که اگر از ذهن بیرون بیاییم، فضاهای نامتناهی دیگری وجود دارد. کسانی که در ذهن هستند فکر نمی کنند که در عالمی، داخل عالمی دیگر هستند، برای همین می پرسند: اگر از اینجا بیرون برویم دوباره می توانیم به اینجا برگردیم و همین ترتیب زندگی کنیم.

من ذهنی که دایما منیتش را به رخ دیگران می کشد و مردم هم تأیید و توجه می کنند، از دست دادن اینها برایش سخت است و حاضر نیست رحم دنیا را ترک کند، در حالیکه اینها شبیه همان غذاهایی ست که جنین در شکم مادر می خورد.

او نداند کان رطوباتی که هست
آن مدد از عالم بیرونی است

–مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۹۷۰

آن جنین هم از عالم بیرون غافل است. مانند ما که وقتی با ذهن هم هویتیم، از عالم حضور بی خبریم.

آن جنین خبر ندارد که سرچشمه همهٔ رطوبت‌ها و مواد مختصری که در شکم مادر است و او از آن ارتزاق می‌کند همه از جهان بیرون است.

آنچنانکه چار عنصر در جهان
صد مدد آرد ز شهر لامکان

آب و دانه در قفس گر یافته ست
آن ز باغ و عرصه یی در تافته ست

-مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۹۷۱ و ۳۹۷۲

چنانکه چهار عنصر اصلی این جهان، از عالم الهی سرچشمه می گیرد. منظور از چهار عنصر همین چهار بعد مادی ماست. اگر آن مرغ آب و دانه در قفس یافته، یا جنین در شکم مادر و یا ما در شکم ذهن، آب و دانه ای پیدا می کنیم، این آب و دانه از باغ و حوزه و عرصه ای لامکان برای ما تعیین شده است.

مرغ جاننش موث شد سوراخ جو
چون شنید از گربکان او عرجوا

-مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۹۷۷

ما پرندهٔ آزاد هوشیاری بودیم، جذب ذهن شدیم و با چیزهای این جهانی هم هویت گشتیم و وقتی زمان آن رسید که این همانیدگیها از بین بروند، ما به جای آنکه بیدار شویم و متوجه شویم که ما از جنس چیزهای از بین رفتنی نیستیم. و از روی آنها بپریم، وقتی گربه های مرگ را دیدیم یعنی همانیدگیها شروع کردند به از بین رفتن به جای پریدن موش شدیم و به زیر زمین رفتیم.

یعنی ما در نقطه عطفی یا بیشتر به زیر زمین دنیا می رویم و یا اینکه بالا می پریم، که البته تقریباً همه انسانها نپریده اند و به زیر زمین رفته اند.

وقتی چیزی را از دست می دهیم و درد ناشی از دست دادن آن و صورت فکری آن را نگه می داریم در واقع مانند موش به زیر زمین ذهن میرویم. ما از فنا شدن ها و از دست دادن ها یاد نگرفتیم که همه حادث ها و نموده ها و صورتهای از بین رفتنی هستند و نباید به آنها بچسبیم.

زان سبب جانش وطن دید و قرار
آندرین سوراخ دنیا موش وار

هم درین سوراخ بنایی گرفت
در خور سوراخ، دانایی گرفت

پیشه هایی که مر او را در مزید
کآندرین سوراخ کار آید، گزید

زآنکه دل بر گند از بیرون شدن
بسته شد راه رهیدن از بدن

– مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۹۷۸ تا ۳۹۸۱

جان مرغ هوشیاری در ذهن، در گرفتاری و دردها و هم هویت شدگی ها،
در زیر زمین و جهان مادی قرار پیدا کرد. ما در این سوراخ ذهن به بنایی
و زیبا سازی ساختمان ذهن پرداختیم و به فراخور همان زیر زمین به
کسب آبرو و دانایی های تقلیدی پرداخته ایم. برای ما درون ذهن و
سوراخ موش دنیا، چیزی غیر از هر چه بیشتر بهتر وجود ندارد.

برای من ذهنی جز دانش بیشتر، پول بیشتر، مادیات بیشتر و بالا بردن مقام برای به رخ کشیدن چیز دیگری وجود ندارد و بنابراین از بیرون شدن از ذهن دل بر کنسیم و راه رهایی از من ذهنی هم بر ما بسته شد. انسانها با اینکه در درد و رنج همانیدگیها هستند ولی اصلاً به آزادی فکر نمی کنند. ولی باید بدانیم که می توانیم آزاد شویم. این آزادی از طریق کنده شدن از همانیدگیها و همت و کوشش فرد و عنایت ایزدی امکان پذیر است.


با تشکر و احترام

پروین هستم از استان مرکزی



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com